

پندهای پدر



در روزگاران دور، در یکی از شهرهای بزرگ و پررونق ایران باستان، حکیمی دانا و فرزانه به نام قابوس بن وشمگیر زندگی می‌کرد. او صاحب فرزندی شد که جرم او هنگام تولد ۴ کیلوگرم و در یک سالگی ۸ کیلوگرم بود. قابوس در علم و دانش و نیز در تربیت فرزندانش، به نیکی معروف بود. سال‌ها گذشت. قابوس، پسرش را، که جوانی با ذوق و استعداد به نام رستم بود، با ارزش‌های اخلاقی و علمی تربیت می‌کرد. یک روز، قابوس تصمیم گرفت که فرزندش را به سفری آموزشی بفرستد تا با جهان بیرون از خانه آشنا شود و تجربیات جدیدی کسب کند. او به رستم گفت: «پسرم، در این سفر یاد بگیر و تجربه کن. اما هرگز فراموش نکن که در هر مکانی و با هر کسی که روبه‌رو می‌شوی، باید با ادب و احترام برخورد کنی و از ارزش‌های اخلاقی که به تو آموخته‌ام، پیروی کنی.»

رستم با خوشحالی و افتخار به سفر رفت. در طول سفر، او با مردم مختلف و در شرایط گوناگون مواجه شد. یکی از روزها، وقتی که در یکی از بازارهای پر جنب و جوش شهری بزرگ بود، با گروهی از تاجرانی روبه‌رو شد که در حال مبادله کالا بودند. رستم تصمیم گرفت که از تجربیات آنان بهره‌برداری کرده و با آنها گفت و گو کند. در میان آنها تاجری معروف به نام حسین بود. حسین یک کارگاه بزرگ بافندگی داشت. در کارگاهش چرخ‌های خیاطی بزرگ به همراه تعداد بسیار زیادی نخ وجود داشت. روی بسته‌های نخ نوشته شده بود: ۵۵ درصد نخ مصنوعی و ۴۵ درصد پشم. ۵۰ نفر در کارگاه او کار می‌کردند. حسین از میان جمعیت به سمت رستم آمده و از او پرسید: پسر جوان، از کجا آمده‌ای و هدف تو از این سفر چیست؟ رستم با احترام پاسخ داد: من از شهری دور به اینجا آمده‌ام تا تجربه کسب کنم و از تجربیات دیگران بهره‌برداری کنم. هدف من یادگیری و رشد شخصی است. حسین با لبخندی گفت: این هدف بسیار خوبی است. اما در این بازار، بسیاری از تاجران به دنبال سود بیشتر و کسب درآمد هستند. در این میان، اخلاق و صداقت ممکن است به فراموشی سپرده شود. تو باید به دقت به انتخاب‌های خود توجه کنی و از ارزش‌های اخلاقی که آموخته‌ای، پیروی کنی، رستم با تأمل به حرف‌های حسین گوش داد و تصمیم گرفت که در تمام تعاملاتش با دیگران، اخلاق و صداقت را رعایت کند. او از حسین خواست تا او را در مورد تجارت بیشتر آگاه کند و حسین با کمال میل او را آموزش داد. مدتی بعد، رستم در سفری دیگر با گروهی از افرادی که به نظر می‌رسیدند، مشغول به فعالیت‌های نادرستی هستند، روبه‌رو شد. این گروه از مردم، به رستم پیشنهاد دادند که در فعالیت‌های غیرقانونی و نادرست شرکت کند تا به سرعت ثروت زیادی به دست آورد. رستم، با یادآوری آموزه‌های پدرش، به طور قاطع این پیشنهادات را رد کرد و از این گروه دوری کرد. پس از پایان سفر، رستم به خانه برگشت و به پدرش گزارش داد که چگونه تجربه‌هایش به او کمک کرده است تا به ارزش‌های اخلاقی پایبند باشد و در برابر وسوسه‌های نادرست مقاومت کند. قابوس با شنیدن داستان‌های رستم، بسیار خوشحال و مفتخر شد و گفت: پسرم، تو به خوبی نشان دادی که ارزش‌های اخلاقی را در عمل پیاده کرده‌ای و در مقابل وسوسه‌ها و آزمون‌ها، پایبند مانده‌ای. این نشان‌دهنده تربیت صحیح و تلاش توست.

با توجه به متن، به سوالات زیر پاسخ دهید.

۱. درس اخلاقی داستان چیست؟

۲. نسبت جرم رستم در یک سالگی به جرم او در زمان تولدش چقدر است؟ این نسبت را به شکل درصد بنویسید.

۳. حسین چه پیشنهادی به رستم داد و چرا؟

۴. رستم با چه کسی در بازار بزرگ شهر آشنا شد و چه گفت و گویی داشت؟

۵. قابوس قبل از سفر چه توصیه ای به پسرش کرد؟

۶. نام پسر قابوس چه بود و چه هدفی از سفرش داشت؟

۷. نام حکیم معروف داستان چیست؟

۸. در هر ۱۰۰ کیلوگرم از نخ های کارگاه حسین، چند کیلوگرم پشم و چند کیلوگرم نخ مصنوعی وجود دارد؟

۹. در یک بلوز ۳۵۰ گرمی، چند گرم پشم وجود دارد؟